

بررسی و نقد نظریهٔ بسامدی شر؛ بر اساس تقریر و سلی سمن

دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۱۲

قاسم پورحسن*

پذیرش: ۱۳۹۳/۱/۲۶

علی حاتمیان**

چکیده

مسئلهٔ شریکی از مهم‌ترین مباحث در حوزهٔ فلسفهٔ دین است، تا حدی که برخی این مسئله را پایگاه و پناهگاه الحاد نامیده‌اند. نوشتار حاضر می‌کوشد، با استناد به متون اصلی، روایتی خاص از مسئلهٔ احتمالاتی شر را مطابق با تقریر و سلی سمن به دقت بیان کند و نقدها و پاسخ‌های ارائه‌شده از سوی خداباوران را در خصوص آن طرح نماید. در این مسیر، ابتدا مسئله در چارچوب تفسیر بسامدی مورد بررسی قرار گرفته و نحوهٔ تحلیل سمن از آن، بر اساس نحوهٔ استفادهٔ او از قضیهٔ بیز، تحلیل خواهد شد. سمن بر مدار طرحی ریاضیاتی، احتمال وجود خداوند را بر اساس روابط موجود در قضیهٔ بیز اندک تشخیص می‌دهد و این رویکرد خود را الحاد تجربی می‌نامد. در این گونه از الحاد بناست احتمال وجود عاملی هوشمند در آفرینش نفی شود و اندک تشخیص داده شود. در ادامه، تحلیل بروس رایشنباخ از روش سمن و تلاش او برای تقریر دقیق تر مسئلهٔ بسامدی مطرح شده و سپس به نقدهای وارد بر مسئلهٔ بسامدی شر پرداخته خواهد شد. این نقدها به طور عمده در قالب نقد روش تحلیل بسامدی و نقد نتایج حاصل از آن طبقه‌بندی شده است. در دستهٔ نخست، از دیدگاه‌های الوین پلنتینگا در نقد روش مبتنی بر بسامد احتمالاتی استفاده شده است. دومین گروه از انتقادات به مسئلهٔ بسامدی شر نیز با نظر به تحلیل رایشنباخ از رویکرد سمن و انتقادات کارت رایت صورت پذیرفته است.

کلیدواژه‌ها

خداوند، شر، احتمال، تفسیر بسامدی، قضیهٔ بیز

ghasemepurhasan@gmail.com

* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی

ali.htmn@gmail.com

** دانشجوی دوره دکتری فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)

مقدمه

نسبت میان شرور عالم و صفات خداوند/حقیقت از دیرباز با عنوان مسئله شر یا برهان مبتنی بر شر مورد توجه متألهان و اندیشمندان قرار گرفته است. اساس این مسئله و تحلیل‌های مرتبط با آن بر وجود نوعی ناسازگاری (اعم از منطقی یا احتمالاتی) میان وجود خداوند یا برخی از صفات او با شرور عالم استوار است. البته پاسخ مشخص و صریح به پرسش از چیستی مسئله شر بسیار دشوار است، چراکه در مواجهه با این مسئله، خود رانه در برابر مسئله‌ای خاص، بلکه در برابر خانواده‌ای از مسائل خواهیم یافت که از طریق مجموعه‌ای از شباهت‌ها و تفاوت‌ها با یکدیگر ارتباط می‌یابند، و جمع کردن آنها زیر سقف تعریفی مشخص و واحد بسیار دشوار، بلکه ناممکن است (Van Inwagen, 2006, p. 4). از این رو، برای اتخاذ رویکرد تحلیلی مناسب در مورد این مسئله، ضروری است گونه‌شناسی دقیقی از روایات متفاوت آن صورت پذیرد. بر این اساس، می‌توان برای طبقه‌بندی و گونه‌شناسی انواع مسئله شر، آنها را بر مبنای تصویری که از خداوند در مسئله مورد استفاده قرار می‌گیرد، تعریف و معنایی که از شر مراد می‌شود، و نحوه طرح و صورت‌بندی مسئله تقسیم کرد.

مسئله شر در نسبت با تصویر خداوند یا واقعیت نهایی صورت‌بندی‌های گوناگونی می‌یابد. در نگاه اولیه، واقعیت یا حقیقت نهایی به دو گونه متشخص و غیرمتشخص قابل تقسیم است. به طور طبیعی صورت‌بندی مسئله شر در نسبت با حقیقت متعالی نامتشخص، اساساً به گونه‌ای دیگر و متفاوت با مباحث سنت ابراهیمی ارائه می‌شود و معنا و پاسخ‌های متفاوتی را در پی خواهد داشت. حقیقت نهایی متشخص نیز خود به دو گونه خدای متشخص (واحد) و خدایان متشخص قابل تقسیم است. طراحی مسئله شر بر اساس تصویر غیرتوحیدی از خدای متشخص به صورت‌بندی‌های متفاوتی چون ثنویت، مانویت، و آیین‌های شرک‌آمیز می‌انجامد، که با انتساب شرور و خیرات عالم به پایگاه‌های متعال و متفاوت پاسخ‌های خاص خود را در توجیه شرور عالم تولید می‌کنند. واضح است که علی‌رغم جذابیت‌های پژوهشی، هیچ یک از این مسائل به آنچه در سنت ابراهیمی با عنوان مسئله شر مورد توجه قرار دارد نخواهند انجامید. از سوی دیگر، تصویر خدای واحد متشخص نیز به دو گونه خدای دارای صفات سه‌گانه علم، قدرت، و خیر مطلق و حالت (یا حالات مقابل آن)

قابل طبقه‌بندی است. در اینجا نیز حذف یا تضعیف یکی از صفات سه‌گانه، صورت‌بندی و پاسخ‌های ممکن به مسئله را تغییر می‌دهد، که نمونه آشکار آن را می‌توان در الهیات پویشی مشاهده کرد. با این حال، آنچه در جهان فکری و دینی امروز تحت عنوان مسئله شر مورد توجه و بحث قرار می‌گیرد، بر تصویر خدای متشخص و دارای صفات سه‌گانه مذکور استوار است. در کنار تصویر از خداوند، تعیین مراد از مفهوم شر نیز در این مسئله بسیار سرنوشت‌ساز است. تحلیل عدمی از شر به طور طبیعی پاسخ‌های اساساً متفاوتی را در قیاس با تحلیل وجودی می‌طلبد. مداخله اراده عامل مختار نیز شرور را به دو دسته عمده تقسیم می‌کند، که مطابق رأی مشهور، شرور طبیعی (بدون دخالت عامل مختار) و اخلاقی (با دخالت عامل مختار) نامیده می‌شوند. با این حال، برخی متفکران تمامی شرور را اساساً به شرور اخلاقی بازمی‌گردانند (پلنتینگا، ۱۳۷۶، ص ۱۱۱)، و البته حالت مقابل آن نیز قابل تصور است.

مسئله شر از نظر نحوه صورت‌بندی و استدلال نیز دارای گونه‌هایی متفاوت است. در نگاهی کلی، مسئله شر به دو نوع وجودی یا نظری قابل تقسیم است. در مسئله وجودی شر، سخن نه بر سر تحلیل نظری در باب سازگاری یا عدم سازگاری وجود خداوند دارای صفات سه‌گانه با شرور عالم، بلکه بر سر نحوه مواجهه وجودی فرد با شرور، فجایع، و رنج‌های بی‌شمار عالم است. این مسئله، که به مسئله دینی، عملی، روان‌شناختی، یا اخلاقی نیز مشهور است، بر حوزه‌هایی چون تأثیر شرور بر حالات وجود و زیست فرد، نحوه مواجهه او با آنها، و مواردی از این دست متمرکز است (Peterson, 1998, p. 111). در مقابل، مسئله نظری عمدتاً با رویکردی ذهنی-نظری با موضوع مواجهه شده، و موافقان و مخالفان وجود خداوند در دو سوی این منازعه می‌کوشند، با ارائه دلایل مناسب، درستی دیدگاه خود (تئودیه) یا نادرستی دیدگاه رقیب (دفاعیه) را آشکار سازند.

در چارچوب مسئله نظری، خدا‌ناباوران از دو طریق کوشیده‌اند ناسازگاری شرور عالم را با وجود خداوند دارای صفات سه‌گانه به اثبات رسانند. در گونه نخست (که شکل اصلی و باستانی مسئله شر با آن مرتبط است)، وجود خداوند دارای صفات سه‌گانه با شرور جهان ناسازگاری و تناقض منطقی دارد. در کنار این رویکرد، رشد روش‌های علمی و استقرایی در جهان جدید، در کنار پاسخ‌های کوبنده متألّهان به مسئله منطقی شر، رویکرد نوینی را بر

اساس بهره‌گیری قرینه‌ای/احتمالاتی از شرور برای اثبات نامحتمل بودن وجود خداوند شکل داده است. به بیان دیگر، در مسئله منطقی، نزد کسانی چون مکی، وجود خداوند با نگاه به شرور عالم محال منطقی است. اما گسترش دیدگاه علمی، دلیل‌گرا، و احتمالاتی به طراحی صورت‌بندی دیگری از این مسئله انجامیده است که در آن، با آن که وجود خداوند در نسبت با شرور عالم محال نبوده و ناسازگاری ذاتی میان صفات خداوند و شرور عالم مورد بحث نیست، شرور قرینه‌هایی هستند که وجود او را نامحتمل می‌سازند. این رویکرد به گونه‌ای از خداناباوری می‌انجامد که وسلی سمن آن را الحاد تجربی^۳ نامیده است. البته در مقابل این رویکرد برخی متألهان نیز از خداناباوری تجربی^۴ سخن گفته‌اند.

بر اساس این نکات می‌توان گونه‌های بسیار متنوعی از مسئله شر را طراحی کرد. در نوشتار حاضر، با استفاده از تلقی عام شر، کاربرد خداوند در معنایی متشخص و دارای صفات سه‌گانه و صورت‌بندی مسئله در چارچوب نظری و احتمالاتی به مسئله بسامدی شر در مقام یکی از گونه‌های نوین این مسئله کهن پرداخته خواهد شد.

۱. مسئله احتمالاتی/بسامدی شر

مسئله احتمالاتی شریکی از صورت‌بندی‌های جدیدی است که پس از افول ستاره اقبال مسئله منطقی شر، بر اثر پاسخ‌های متألهان، برای نفی وجود خداوند متشخص و دارای صفات سه‌گانه طرح شده است (Peterson, 1998, p. 47). این مسئله بر احتمالات استوار است، که یکی از حوزه‌های پراهمیت دانش ریاضیات در نسبت با علوم و از جمله در نسبت با مباحث فلسفی و الهیاتی است. احتمال در ساده‌ترین تعریف بیان نسبتی است که تحقق امری را در نسبت با امری دیگر مورد سنجش قرار می‌دهد. به طور مثال، با پرتاب تاسی شش‌وجهی، احتمال ظاهر شدن عدد شش بیانگر نسبت میان یکی از حالات شش‌گانه با کل حالات ممکن است، که با $\frac{1}{6}$ نمایش داده می‌شود. به طور مشابه، احتمال ظاهر شدن دو شش در پرتاب همزمان دو تاس، بیانگر نسبت میان یکی از حالات سی‌وشش‌گانه با کل حالات ممکن است که با $\frac{1}{36}$ نشان داده می‌شود. بر این اساس فیلسوف خداناباور با نظر به دو گزاره

۱. خداوند عالم مطلق، قادر مطلق، و خیر محض وجود دارد.

۲. [مقادیری از] شر در عالم وجود دارد.

بر این باور است که با لحاظ نمودن [حجم و مقدار] شرور عالم، و در نسبت با آن، احتمال وجود خداوند اندک است. به بیان دیگر، در مسئله احتمالاتی او می‌کوشد نشان دهد که با تحلیل دو گزاره فوق نسبت $P((1)/(2))$ کمتر از $1/2$ خواهد بود.

تاکنون صورت‌بندی‌های گوناگونی از این مسئله ارائه شده و مورد تحلیل و نقد خداپاوران قرار گرفته است که مسئله بسامدی شریکی از آنهاست. اما پیش از بررسی محاسبات و داوری‌های مرتبط با گزاره‌های فوق و تأثیرات الهیاتی آنها، باید دقت نظری بیشتری در مورد ماهیت رابطه میان A و B در $P(A/B)$ و در نتیجه معنای دقیق این رابطه صورت پذیرد. در این باره، میان صاحب نظران، سه رویکرد منطقی، شخص‌گرا، و بسامدی مورد بحث و توجه بیشتری قرار گرفته‌اند. در تفسیر منطقی رابطه احتمالاتی، این نسبت نوعی رابطه شبه منطقی است که بحث از تضمن و ملازمت منطقی در محور آن قرار دارد. تفسیر شخص‌گرایانه بیان درجه باور شخصی فرد به احتمال وقوع یا صدق یک گزاره در نسبت با گزاره‌ای دیگر است. و در تفسیر بسامدی، که در نوشتار حاضر مورد توجه قرار خواهد گرفت، نسبت احتمالاتی بازتابی از بسامد یا تعداد تکرار رخداد یا ظهور شیئی خاص از یک مجموعه در نسبت با تعداد تکرار رخداد یا ظهور شیئی خاص از مجموعه‌ای دیگر است (Plantinga, 1979, p. 15).

در حقیقت، در تفسیر بسامدی، احتمال یک نسبت یا مقدار است که تکرار رخداد یا مشخصه‌ای خاص را در نسبت با طبقه‌ای از اشیاء و موجودات که به آنها تعلق دارد نشان می‌دهد (Peterson, 1998, p. 55). با این حال، کاربرد این تفسیر در مورد گزاره‌ها و نسبت آنها با یکدیگر همچنان در حاله‌ای از ابهام است. (۱) و (۲) هر دو گزاره هستند و طبقه خاصی از اشیاء یا رخدادها را تشکیل نمی‌دهند. از این رو، معنای کاربرد چنین رویکرد تکرارمحوری در مسئله بسامدی چندان روشن نیست. البته می‌توان، با نظر به جهان‌های ممکن، این رابطه را به گونه‌ای تعبیر کرد که در آن صورت رابطه $P((1)/(2))$ بیان تعداد جهان‌هایی باشد که (۱) در آنها صادق است، و مخرج آن بیان تعداد جهان‌هایی که (۲) در آنها صادق است. اما این تفسیر نیز با دشواری‌های خاص خود مواجه خواهد بود. بر این اساس و برای یافتن صورت‌بندی دقیق‌تری از مسئله بسامدی شر، بررسی روایت وسیلی سمن از این مسئله بسیار

سودمند است، که او در آن می‌کوشد چارچوبی برای ارائه برهانی احتمالاتی/بسامدی علیه وجود خداوند ارائه کند.

۲. تقریر سمن و رایشناخ از مسئله بسامدی شر

وسلی سمن در مقاله‌ای تحت عنوان «علم و دین: نگاهی نوین به گفتگوی هیوم» (۱۹۷۸) به طرح چارچوبی برای استفاده از قواعد احتمالات علیه وجود خداوند می‌پردازد. البته مقاله سمن اساساً با هدف بررسی کتاب گفتگو در باب دین طبیعی هیوم و با تمرکز بر برهان نظم نگاشته شده و در مورد مسئله شر به اشاراتی گذرا بسنده کرده است. با این حال، مسئله بسامدی شر را، به دلایلی موجه، عمدتاً به این مقاله بازمی‌گردانند. بروس رایشناخ نیز، در کتاب خود با عنوان مسئله شر و خدای خیر (۱۹۸۲)، ایده سمن را در نسبت با مسئله شر بازسازی کرده است، که در ادامه به این صورت بندی نیز پرداخته خواهد شد.

سمن بحث خود را با طرح مفهوم خداباوری تجربی آغاز می‌کند. از دید او، خداباوری تجربی رویکردی است که در آن وجود خداوند به عنوان فرضیه‌ای علمی در نظر گرفته شده و سپس از طریق ارائه مجموعه‌ای از دلایل مبتنی بر مشاهده به اثبات می‌رسد (Salmon, 1978, p. 143). بهترین نمونه این رویکرد پسینی را می‌توان در برهان نظم یافت، که مقاله سمن اساساً به هدف نقد آن نگاشته شده است. در حقیقت، او با پذیرش حقانیت این روش بر این باور است که فرضیه وجود خداوند از دلایل و شواهد کافی برخوردار نیست و مهم‌تر آن که می‌توان، با تکیه بر شواهد، عکس آن را به اثبات رساند. سمن برای تقریر رویکرد خویش از قضیه بیزهره می‌گیرد.

قضیه بیز، که توسط توماس بیز (۱۷۰۱-۱۷۶۱) ارائه شده است، روشی نیرومند در تحلیل احتمالاتی است که مطابق آن می‌توان احتمال وقوع یک پیشامد را در نسبت با احتمال وقوع پیشامدی دیگر محاسبه کرد. این قضیه نتیجه بنیادین و منسجم کاربرد قواعد حساب احتمالات است، و با آن که کاربرد عام آن در خصوص فرضیات علمی موضوع مباحثات نظری قرار دارد، اما بسیاری از متفکران معاصر، با پذیرش اعتبار این قضیه، آن را در تحلیل‌های خود به کار بسته‌اند (Salmon, 1978, p. 147).

البته سمن پیش‌تر در مقاله‌ای با عنوان «تفسیر بسامدی و احتمالات پیشین» به دلایل و نحوه کاربرد قضیه بیز در تعیین احتمال مرتبط با نظریات پرداخته است. در این مقاله، سمن می‌کوشد روشی را برای تعیین احتمال نظریات علمی در چارچوب تفسیر بسامدی ارائه کند. او بر این باور است که استنتاج استقرایی نیست (Salmon, 1953, p. 45) و به همین سبب استفاده از قضیه بیز را پیشنهاد می‌کند. از دید او، می‌توان قضیه بیز را به صورت شبکه‌ای درک کرد که در آن نظریات سطرهای افقی شبکه و هریک نمایانگر نظریه‌ای خاص هستند. مشاهدات مرتبط با هریک از این نظریات (در نفی یا اثبات) عناصر این سطور را تشکیل می‌دهند. بر این اساس، با نظریه مجموع سطور مندرج در قضیه و مشاهدات مرتبط با آنها به صورت عمودی، می‌توان میزان احتمال بسامدی مجموع را محاسبه کرد (Salmon, 1953, p. 45).

سمن در مقاله «علم و دین» می‌کوشد تبیینی خاص از برهان نظم را بر مبنای قضیه بیز ارائه کند و، با تحلیل این صورت بندی، درستی برهان نظم را نفی کند. مطابق تقریر سمن، اگر A مجموعه‌ای اموری باشد که به وجود می‌آیند، B مجموعه‌ای اموری باشد که در آنها نوعی هوشمندی عمل می‌کند (محصول نوعی هوشمندی هستند)، و C مجموعه‌ای اموری باشد که در آنها نظمی آشکار شده است، آنگاه می‌توان نسبت‌های احتمالاتی مرتبط با قضیه بیز را بدین شکل تعریف کرد:

$P(B/A)$: احتمال آن که امر به وجود آمده محصول نوعی هوشمندی باشد.

$P(\bar{B}/A)$: احتمال آن که امر به وجود آمده محصول نوعی هوشمندی نباشد.

$P(C/A\&B)$: احتمال آن که امر به وجود آمده توسط هوشمندی گونه‌ای از نظم را آشکار کند.

$P(C/A\&\bar{B})$: احتمال آن که امر به وجود آمده توسط عاملی غیر از هوشمندی گونه‌ای از نظم را آشکار کند.

$P(B/A\&C)$: احتمال آن که امر به وجود آمده‌ای که آشکارکننده نظم است محصول نوعی هوشمندی باشد.

حال می‌توان مطابق قضیه بیز، $P(B/A\&C)$ ، یا احتمال آن که جهان به وجود آمده و منظم فعلی مصنوع خالق هوشمند باشد، را از طریق رابطه زیر محاسبه کرد:

$$P(B/A\&C) = \frac{P(B/A) \times P(C/A\&B)}{P(B/A) \times P(C/A\&B) + P(\bar{B}/A) \times P(C/A\&\bar{B})}$$

از دید سمن، فرد باورمند به برهان نظم باید به نحو پسینی ثابت کند که مقدار $P(B/A\&C)$ در معادله فوق دست‌کم از $1/2$ بیشتر است. او خود بر این عقیده است که اثبات چنین امری ممکن نیست و در مقابل می‌کوشد تا از طریق تحلیل نسبت‌های پایه این معادله نشان دهد که مقدار $P(B/A\&C)$ کمتر از $1/2$ است و در نتیجه احتمال این که جهان منظم فعلی مصنوع خالق هوشمند باشد کمتر از فرض مقابل آن است.

در قضیه بیز معمولاً $P(B/A)$ و $P(\bar{B}/A)$ احتمالات پیشین^۵، $P(C/A\&B)$ و $P(C/A\&\bar{B})$ احتمالات مشابهت^۶ و $P(B/A\&C)$ احتمال پسین^۷ نامیده می‌شود.

این مباحث بر اصول پذیرفته شده (یا دست‌کم به طور عمومی پذیرفته شده) ریاضیاتی استوار است، و بحث اصلی سمن از این نقطه و با تحلیل مقادیر هر یک از این احتمالات با هدف یافتن مقدار احتمال پسین آغاز می‌شود. سمن، در تحلیل احتمالات مشابهت، احتمال این را که امر منظم محصول نوعی هوشمندی باشد، یا $P(C/A\&B)$ را، به طور طبیعی بالا می‌داند، هرچند احتمال اندک مقابل آن، یا همان $P(C/A\&\bar{B})$ ، را نیز شایسته توجه می‌داند. اما اصلی‌ترین عامل در بحث او مقدار احتمالات پیشین است. سمن، بر اساس تحلیل هیوم در گفتگو، چهار منشأ یا علت زیست‌شناختی، غریزی، مکانیکی و طراحی هوشمند را برای وقوع امور و معلول‌ها به رسمیت می‌شناسد (Salmon, 1978, p. 150). و ضمن طرح این مدعا که علیت مکانیکی به تنهایی بیش از سه عامل دیگر در پدید آمدن جهان مؤثر است، احتمال این که جهان تحت تأثیر عاملی هوشمند به وجود آمده باشد (هوشمندی در پیدایی آن عمل کرده باشد) را اندک می‌داند (Salmon, 1978, p. 152). یا به بیان دیگر:

$$P(B/A) < P(\bar{B}/A)$$

در حقیقت سمن با تحلیل نظری تمامی علت‌های ممکن امور، احتمال این را که

جهان محصول نوعی هوشمندی باشد در برابر فرض مقابل که بر سه منشأ دیگر استوار است به طور طبیعی اندک می‌داند و، با چنین ارزیابی‌ای و براساس محاسبه ریاضی، مقدار احتمال پسین در فرمول بیز، یعنی این که نظم جهان محصول خالق هوشمند باشد، کمتر از ۱/۲ خواهد بود.

البته، چنان که اشاره شد، سمن به طور مستقیم در پی پرداختن به مسئله شرنیست و صفات اخلاقی مورد توجه خدا باوران از جمله خیریت محض را مورد توجه قرار نمی‌دهد. با این حال، او به این نکته اشاره دارد که هرچند دخالت دادن مسائل اخلاقی، از جمله صفت خیریت محض، بر بخش‌هایی از قضیه بیز تأثیری نمی‌گذارد، اما بر روابط مشابهت آشکارا تأثیرگذار است (Salmon, 1978, p. 155)، و مقدار آنها را به زیان احتمال وجود خداوند هوشمند و خیر محض کاهش می‌دهد. او با نقل قول‌هایی از کتاب هیوم موارد دیگری را نیز در خصوص مسئله شردکرمی‌کند که البته ارتباط مستقیمی با مسئله بسامدی ندارند.

سمن شیوه استدلالی خود را الحاد تجربی می‌نامد (Salmon, 1979, p. 101). او البته از دشواری‌های چنین نام‌گذاری‌ای به خوبی آگاه است و با اشاره به مباحث انتقادی کارت‌رایت تمایز میان رویکرد استقرایی و تجربی را نیز مد نظر قرار می‌دهد. سمن به این نکته اشاره می‌کند که هدف از کاربرد قضیه بیز نفی هر نوع طراحی هوشمند در پیدایش امور نیست، بلکه او منکر طراحی هوشمندانه در نسبت با اتم‌ها، مولکول‌ها، ستارگان، و کهکشان‌ها است (Salmon, 1979, p. 101). از نگاه او، نفی عامل هوشمند در پیدایی چنین اموری نه بر استنتاج استقرایی صرف که بر آزمایش‌های تجربی متعدد (در چارچوب علم جدید) استوار است، که نفی آنها در عصر حاضر ناممکن و توجیه‌ناپذیر است (Salmon, 1979, p. 102).

بروس رایشنباخ - که البته خود فیلسوفی خدا باور است - کوشیده تا کاربرد قضیه بیز را که نزد سمن ارتباط مستقیمی با مسئله بسامدی شرنمی‌یابد، مستقیماً در نسبت با وجود خداوند و شرور عالم بازسازی کند. او برای دستیابی به این هدف، نخست به تحلیل معنایی دقیق قضیه بیز می‌پردازد. براساس تحلیل او، در رابطه

$$P(B/A\&C) = \frac{P(B/A) \times P(C/A\&B)}{P(B/A) \times P(C/A\&B) + P(\bar{B}/A) \times P(C/A\&\bar{B})}$$

می‌توان نسبت‌های اساسی قضیه بی‌زرا به صورت زیر تحلیل کرد:

$P(B/A)$: احتمال پیشین آن که فرضیه اصلی صادق باشد، در نسبت با دلیل
زمینه‌ای

$P(\bar{B}/A)$: احتمال پیشین آن که فرضیه اصلی صادق نباشد، در نسبت با دلیل
زمینه‌ای

$P(C/A\&B)$: احتمال آن که معلول خاص مشاهده شود، در نسبت با دلیل
زمینه‌ای و صدق فرضیه اصلی

$P(C/A\&\bar{B})$: احتمال آن که معلول خاص مشاهده شود، در نسبت با دلیل
زمینه‌ای و عدم صدق فرضیه اصلی

$P(B/A\&C)$: احتمال پسین آن که فرضیه اصلی صادق باشد، در نسبت با دلیل
زمینه‌ای و این امر که معلول خاص مشاهده شده است.

به طوری که در آن B فرضیه اصلی، A دلیل زمینه‌ای، و C معلول خاص است (Reichenbach, 1982, p. 26).

برای روشن‌تر شدن چارچوب مورد نظر رایشنباخ، باید استفاده از این صورت‌بندی را در مسئله احتمالاتی/بسامدی تحلیل کرد. او برای سهولت کار، تحلیل خود را به شرور طبیعی محدود کرده است. در این تقریر، نسبت‌های احتمالاتی مسئله شمرتب با قضیه بی‌زرا به صورت زیر ارائه می‌شوند:

$P(G/N)$: احتمال آن که خداوند عالم مطلق، قادر مطلق، و خیر محض وجود داشته باشد، در نسبت با ساختار و شرایط این جهان

$P(\bar{G}/N)$: احتمال آن که خداوند عالم مطلق، قادر مطلق، و خیر محض وجود نداشته باشد، در نسبت با ساختار و شرایط این جهان

$P(E/N\&G)$: احتمال آن که مقدار خاصی از شرط طبیعی در جهان وجود داشته باشد، در نسبت با جهانی با ساختار و شرایط فعلی که در آن خداوند وجود دارد

$P(E/N\&\bar{G})$: احتمال آن که مقدار خاصی از شرط طبیعی در جهان وجود داشته باشد، در نسبت با جهانی با ساختار و شرایط فعلی که در آن خداوند وجود ندارد

$P(G/N\&E)$: احتمال آن که خداوند با صفات سه‌گانه وجود داشته باشد، در نسبت با آن که جهانی با این ساختار و شرایط و مقدار خاص شرط طبیعی وجود داشته باشد.

حال با نظر به این روابط، احتمال پسین $P(G/N\&E)$ مطابق قضیه بیز به صورت زیر قابل محاسبه خواهد بود:

$$P(G/N\&E) = \frac{P(G/N) \times P(\bar{G}/N)}{P(G/N) \times P(E/N\&G) + P(\bar{G}/N) \times P(E/N\&\bar{G})}$$

به طور مشابه در اینجا نیز فرد خداناباور، با برآورد اولیه اندک در خصوص نسبت‌های اصلی قضیه، در نهایت، پایین بودن احتمال پسین $P(G/N\&E)$ و در نتیجه نامحتمل بودن وجود خداوند در نسبت با شرور عالم (در این تحلیل خاص طبیعی) را نتیجه خواهد گرفت (Reichenbach, 1982, p. 27).

در حقیقت، اساس تقریر بسامدی بر نوعی رویکرد استقرایی/تجربی استوار است، که در آن کوشش می‌شود بر مبنای تحلیل مقادیر مندرج در فرمول بیز احتمال نهایی وجود خداوند در نسبت با شرور محاسبه شود. اما فرآیند انجام دادن این کار آسان نیست و، برخلاف مدعای استقرایی/تجربی، به شدت به ساختار معرفتی فرد تحلیلگر وابسته است. در ادامه، ضمن تحلیل دقیق تر مسئله بسامدی، به برخی از نقدهای وارد شده به آن نیز پرداخته خواهد شد.

۳. تحلیل و نقد نظریه بسامدی

در نظریه بسامدی شرکوشش می‌شود، بر پایه شرور عالم و تفسیر بسامدگرایانه از رابطه احتمالاتی، احتمال وجود خداوند در نسبت با این شرور پایین ارزیابی شود. واکنش‌های گوناگونی به این نظریه داده شده است که می‌توان آنها را در دو چارچوب کلی مورد بررسی قرار داد. برخی از این انتقادات بر پایه عدم کفایت و تناسب روش بسامدی در تحلیل گزاره مورد نظر ارائه شده‌اند؛ در

حالی که برخی دیگر، با پذیرش روش مورد استفاده در مسئله، نتیجه خداناباورانه حاصل از آن را رد می‌کنند. در ادامه، این دو دیدگاه به ترتیب مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۳-۱ نقد روش بسامدی

الوین پلنتینگا، که از نیرومندترین منتقدان استفاده از شرور علیه وجود خداوند به شمار می‌رود، در مقاله «برهان احتمالاتی شر»، به بررسی گونه‌های متفاوت این مسئله از جمله تفسیر بسامدی پرداخته است. براساس دیدگاه او، نخستین دشواری در باب روش بسامدگرایانه آن است که احتمال در اینجا بیان نسبت میان حالات واقعی نیست، بلکه از حالات ممکن سخن می‌گوید (Plantinga, 1979, p. 30). از این رو، با کاربرد این روش نمی‌توان حالت واقعی را در نسبت با موردی خاص معین ساخت. به طور مثال، $\frac{1}{2}$ بودن احتمال آمدن خط در پرتاب یک سکه به این معنا نیست که در پرتاب‌های متعدد، به طور مثال ۲۱-آمین پرتاب، خط یا شیر خواهد آمد. احتمال بسامدی در این باره چیزی به ما نمی‌گوید (Plantinga, 1979, p. 31).

دومین دشواری نیز از دید پلنتینگا به ماهیت تفسیر بسامدی احتمال بازمی‌گردد. سخن در مسئله بسامدی شر این است که گزاره (۱) در نسبت با گزاره (۲) از احتمال پایینی برخوردار است، یا به بیان دیگر $P((1)/(2))$ کمتر از $\frac{1}{2}$ است. اما چنین استنتاجی براساس نظریه بسامدی ممکن نیست، زیرا در این نظریه، صورت و مخرج رابطه، نسبت تعداد وقایع یا اشیای متعلق به یک طبقه واقعی از امور هستند، در حالی که در مدعای فوق با دو گزاره مواجهیم، و به طور طبیعی نمی‌توان نسبت دو گزاره را به این صورت با یکدیگر سنجید (Plantinga, 1979, p. 32). یک راه برای حل این مشکل، تفسیر (۱) و (۲) به جهان‌های ممکن است که به ترتیب خداوند دارای صفات سه‌گانه (جهان‌های G) و شر (جهان‌های E) در آنها وجود دارد. براین اساس، خداناباور می‌تواند مطابق تحلیل بسامدی مدعی شود که بسامد G در نسبت با E کمتر از $\frac{1}{2}$ است، بدین معنا که تعداد جهان‌هایی که در آنها خدا وجود دارد در نسبت احتمالاتی با تعداد جهان‌هایی که شر در آنها وجود دارد مقداری کمتر از $\frac{1}{2}$ را نتیجه خواهد داد. اما این راه حل نیز دشواری‌های دیگری را پیش روی تحلیل قرار می‌دهد. نخست آن که شمار جهان‌های ممکن G و جهان‌های ممکن E بی‌شمار است، و براساس

تفسیر بسامدی، محاسبه نسبت احتمالاتی امکان پذیر نیست. اما حتی اگر فرض کنیم که تعداد این جهان‌ها بی‌شمار نیست، باز هم انتخاب مجموعه‌ای متناهی از جهان‌های G و E آسان نیست، و محاسبه نسبت بسامدی را ناممکن می‌سازد (Plantinga, 1979, p. 34). اما شاید مهم‌ترین مسئله پیش روی تفسیر بسامدی به نحوه تعیین احتمال‌های مشابهت و پیشین بازگردد. چنان که اشاره شد، در بحث سمن از فرمول بیز

$$P(B/A\&C) = \frac{P(B/A) \times P(C/A\&B)}{P(B/A) \times P(C/A\&B) + P(\bar{B}/A) \times P(C/A\&\bar{B})}$$

دو نسبت $P(C/A\&B)$ و $P(C/A\&\bar{B})$ احتمالات مشابهت نامیده می‌شوند که نقش تعیین‌کننده‌ای در تعیین مقدار احتمال پسین یا $P(B/A\&C)$ ایفا می‌کنند، و تحلیل آنها ضعف روشی سمن را آشکار می‌سازد. این دو احتمال مطابق تقریر او به صورت زیر قابل طرح هستند:

$P(C/A\&B)$: احتمال آن که امر به وجود آمده توسط هوشمندی، گونه‌ای از نظم را آشکار کند

$P(C/A\&\bar{B})$: احتمال آن که امر به وجود آمده توسط عاملی غیر از هوشمندی، گونه‌ای از نظم را آشکار کند

نانسی کارت‌رایت، در نقد خود بر سمن، نحوه تعیین این دو مقدار احتمالاتی را مورد توجه قرار می‌دهد (Cartwright, 1978, p. 179). از دید او، تعیین مقدار این دو احتمال با نظریه وسعت جهان غیرممکن است، که البته سمن نیز این نکته را تأیید می‌کند. برای رفع این مسئله می‌توان مقادیر آنها را به کمک تحلیل نظری/استقرایی تعیین کرد، و همین‌جا ضعف روش سمن آشکار می‌شود. زیرا الگوی او بر اساس نمونه‌های متناهی شکل گرفته و در مقیاس یک جهان قابل استفاده نیست. از سوی دیگر، از آنجا که در سطح کیهانی ابزارهای لازم برای تعیین دقیق این احتمالات در اختیار نیست و تمایز مبنایی و اساسی میان جهان به مثابه یک کل با اشیاء و امور قابل مشاهده داخل آن وجود دارد، می‌توان از روشی استقرایی استفاده کرد. اما به سبب تفاوت نگرش فرد متأله و خدا ناباور در باب فرآیند شمارش امور، تعیین استقرایی این دو

احتمال نیز در سطح جهانی بسیار دشوار و بلکه ناممکن است (Cartwright, 1978, p. 181). بر اساس دیدگاه کارت‌رایت، می‌توان در گام بعد برای غلبه بر این دشواری از آزمایشی کنترل شده با نمونه‌های معین استفاده کرد. اما این راه حل نیز نمی‌تواند به افزایش کارایی روش بسامدی یاری رساند، زیرا مسئله مورد بحث در اینجا مخلوق خالقی هوشمند بودن برای یک جهان است. ممکن است ما اجزایی را درون یک جعبه بارها در هم بریزیم و یقین داشته باشیم که از دل این کار یک ساعت بیرون نخواهد آمد. اما اگر این آزمایش میلیاردها بار در طول ۱۲ میلیارد سال تکرار شود، پاسخ چه خواهد بود؟ از دید کارت‌رایت، نمی‌توان به این پرسش پاسخ داد، زیرا آزمایشی کنترل شده و قابل اجرا نیست. بر این اساس، از دید کارت‌رایت، کاربرد هیچ یک از دوروش تحلیل نظری/استقرایی و تجربی برای استفاده از قضیه بیز در مسئله مورد نظر سمن سودمند نیست (Cartwright, 1978, p. 183).

در بیانی مختصر، کارت‌رایت در نقد خود، با نظر به تمایز میان روش استقرایی و تجربی، دو انتقاد اساسی را به روش سمن وارد می‌سازد. نخست آن که روش سمن برخلاف مدعای او نه تجربی که استقرایی است. او با تحلیل نمونه‌هایی معین، متناهی، و محدود نتایج حاصل از آنها را تعمیم می‌دهد و به نحو استقرایی حکمی عام در باب جهان صادر می‌کند که این کار آشکارا با ایراد روشی مواجه است (Cartwright, 1978, p. 181). در ادامه، کارت‌رایت گامی پیش‌تر می‌نهد و به این باور می‌رسد که سمن اساساً قادر نیست حتی از روش تجربی نیز استفاده کند، زیرا این روش بر آزمایش‌های کنترل شده استوار است که در مورد چنین مسئله‌ای قابل اجرا نیستند.

سمن، در مقاله «الحاد تجربی»، در صدد پاسخگویی به این نقد کارت‌رایت برآمده و، با اشاره به تمایز میان روش تجربی و استقرایی، بر تجربی بودن رویکرد خویش تأکید می‌کند. او خاطر نشان می‌سازد که سخن او در عدم طراحی یا دخالت عامل هوشمند، نه در سطح سازه‌هایی چون ساعت (مثال کارت‌رایت)، که در سطح اتم‌ها و کهکشان‌هاست. از دید سمن، در چنین سطحی، علوم جدید داده‌های تجربی و آزمون‌پذیر بسیاری را فراهم آورده‌اند که به سادگی نمی‌توان آنها را نفی کرد (Salmon, 1979, p. 102). البته با دقت در مباحث کارت‌رایت و سمن در این دو مقاله، کاملاً آشکار می‌شود که پاسخ‌های سمن و اشارات متعدد

اوبه نظریات و کشفیات علمی جدید بیشتر نوعی طفره و اصرار بر مدعای پیشین بدون ارائه دلایل تازه است، چراکه آزمون ناپذیری مدعای سمن در سطح یک جهان همچنان در این بیان جدید نیز بی پاسخ می ماند.

۲-۳ نقد نتایج حاصل از روش بسامدی

دومین گروه از انتقادات مرتبط با تقریر سمن از مسئله بسامدی شربرفنی نتایج حاصل از این روش متمرکز است. بر این اساس، حتی صرف نظر از ایرادات روشی پیش گفته و پذیرش کاربرد این رویکرد در مسئله شر، نتایج خداناباورانه حاصل از آن قابل توجیه نیست.

نخستین انتقاد از این گونه، نحوه تعیین احتمالات پیشین را مورد توجه قرار می دهد. مطابق بحث رایشنباخ (Reichenbach, 1982, p. 27) در کتاب شر و خدای خیر، $P(G/N)$ و $P(\bar{G}/N)$ یعنی

$P(G/N)$: احتمال آن که خداوند عالم مطلق، قادر مطلق، و خیر محض وجود داشته باشد، در نسبت با ساختار و شرایط این جهان

$P(\bar{G}/N)$: احتمال آن که خداوند عالم مطلق، قادر مطلق، و خیر محض وجود نداشته باشد، در نسبت با ساختار و شرایط این جهان

در فرمول

$$P(G/N \& E) = \frac{P(G/N) \times P(E/N \& G)}{P(G/N) \times P(E/N \& G) + P(\bar{G}/N) \times P(E/N \& \bar{G})}$$

احتمالات پیشین هستند که مقادیر آنها را می توان به دو نحوه متفاوت تعیین کرد:

در رویکرد نخست، فرض می شود که هیچ یک از دلایل طرح شده توسط خداباوران (و ملحدان) برای اثبات موضعشان کافی نیست. در نتیجه هر دوی این نسبت ها مقدار $1/2$ خواهند داشت. در این حالت به طور طبیعی احتمال آن که خداوند با صفات سه گانه وجود داشته باشد، در نسبت با آن که جهانی با این ساختار و شرایط و مقدار خاص شر طبیعی وجود داشته باشد (یا همان احتمال پسین $P(G/N \& E)$)، به رابطه میان دو احتمال مشابهت

۶۸ پژوهش‌نامه فلسفه دین (نامه حکمت)، سال سیزدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، پیاپی ۲۶

وابسته خواهد بود. اگر $P(E/N\&\bar{G}) > P(E/N\&G)$ باشد، آنگاه $P(G/N\&E)$ کمتر از $1/2$ و اگر $P(E/N\&\bar{G}) < P(E/N\&G)$ باشد، آنگاه $P(G/N\&E)$ بیشتر از $1/2$ خواهد بود (Reichenbach, 1982, p. 27).

در رویکرد دوم، می‌توان برای تأکید بیشتر بر نقش شرور در نسبت با وجود خداوند، از تأثیر دو مقدار $P(G/N)$ و $P(\bar{G}/N)$ صرف نظر کرد. لذا این دو رابطه می‌توانند هر مقدار دلخواهی جز صفر و یک را پذیرا باشند. بر این اساس، صرف نظر از مقدار احتمالات پیشین، اگر $P(E/N\&\bar{G}) > P(E/N\&G)$ باشد، آنگاه مقدار احتمال پسین یا $P(G/N\&E)$ از مقدار احتمال پیشین یا $P(G/N)$ کمتر خواهد بود، که به صورت ریاضی قابل محاسبه است. کمتر بودن مقدار احتمال پسین (وجود خداوند در نسبت با ساختار جهان و شر) از مقدار احتمال پیشین (وجود خداوند صرف نظر از شر) بدین معناست که در نظر گرفتن شر به خودی خود و جدای از احتمال اولیه وجود خداوند دارای صفات سه‌گانه می‌تواند از احتمال وجود او بکاهد، و این نکته تمایز میان دو رویکرد مورد بحث را به خوبی آشکار می‌سازد (Reichenbach, 1982, p. 28).

مطابق دیدگاه رایشنباخ، از میان این دو نوع مواجهه، رویکرد نخست برای اثبات مدعای خداناباوران کارآمد است و می‌توان با استفاده از آن اندک بودن احتمال وجود خداوند را مورد بررسی قرار داد. این در حالی است که در رویکرد دوم، ممکن است به $P(G/N)$ مقدار بالایی تخصیص یابد و نتوان احتمال اندک وجود خداوند را اثبات کرد. خداناباور تنها در صورتی قادر است از رویکرد دوم برای مقاصد خویش بهره برد که $P(G/N)$ مقدار بسیار اندکی داشته باشد و یا $P(E/N\&\bar{G})$ با فاصله زیادی از $P(E/N\&G)$ بزرگ‌تر باشد (Reichenbach, 1982, p. 30).

مطابق آنچه به وضوح از هردوی این رویکردها آشکار است، مسیر استدلال مجدداً به مقایسه میان احتمالات پیشین $P(E/N\&\bar{G})$ و $P(E/N\&G)$ بازمی‌گردد که ایرادات روشی وارد بر آن پیش‌تر (و در بحث از نقد کارت‌رایت) مورد بحث قرار گرفت.

از سوی دیگر، مطابق دیدگاه رایشنباخ، ارزیابی اندک از مقدار $P(G/N)$ یا برابر دانستن آن با $P(\bar{G}/N)$ مورد تأیید فرد خداناباور نیست (Reichenbach, 1982, p. 32). به طور مثال، درست است که احتمال آن که

(۳) الف دارای مدرک دانشگاهی باشد

در نسبت با این که

(۴) الف ساکن تهران است و از هر ۱۰ نفرانی ۳ نفر دارای مدرک دانشگاهی هستند

اندک است. اما احتمال همین گزاره (۳) در نسبت با این که

(۵) الف کارمند دولت است و از هر ۱۰۰ کارمند دولت ۹۵ نفر دارای مدرک دانشگاهی

هستند.

بالا خواهد بود. از این رو، حتی اگر احتمال $P(G/N)$ در نسبت با وجود شر اندک باشد، همین احتمال می‌تواند در نسبت با دلایل دیگر بالا ارزیابی شود، و این روشی است که در بحث سوئینبرن از وجود خداوند جایگاه محوری می‌یابد.

سوئینبرن، در کتاب وجود خداوند، با پذیرش چنین نگرشی به دلایل وجود خداوند، طرحی را ارائه می‌کند که مطابق آن، تأثیر عوامل احتمالاتی در نسبت با وجود خداوند به شر محدود نمی‌شود. از دید سوئینبرن، دلایل پیشینی برای اثبات وجود خداوند اعتبار چندانی ندارند و باید از روشی پسینی در این مسیر سود جست. او معتقد است که برای داوری نهایی در باب وجود خداوند دارای صفات سه‌گانه، باید احتمال وجود خداوند در نسبت با دلایل گوناگون له آن، با احتمال عدم وجود خداوند در نسبت با تنها عامل علیه آن (یعنی شر) سنجیده و آنگاه احتمال حاصل ارزیابی شود (Swinburne, 2004, p. 18). در حقیقت، از دید سوئینبرن، محاسبه احتمال وجود خداوند صرفاً بر اساس یکی از شواهد له یا علیه آن امکان‌پذیر نیست. واضح است که مطابق چنین رویکردی، سوئینبرن صلاحیت روش بسامدی در نسبت با بحث از وجود خداوند را می‌پذیرد، اما تأثیر (حتی منفی) آن را نیز برای حکم به عدم وجود خداوند ناکافی می‌داند (Swinburne, 2004, p. 20).

نکته دیگر آن که خدا باور می‌تواند حتی از تمامی این موارد نیز گامی فراتر نهد. در حقیقت، چارچوب دینی، در تمامی سنن ابراهیمی، خداوند را نه موجودی منفعل که حقیقتی فعال معرفی می‌کند. بر این اساس، همین میزان شر نیز تحت فعالیت خنثی‌کننده الهی در جهان وجود دارد که بدون تأثیر محافظ آن، جهان با مقادیر بسیار عظیم‌تری از شر مواجه می‌شد (Reichenbach, 1982, p. 36). چنین رویکردی کل استدلال ارائه‌شده از سوی خدا ناباوران را

به سوی خود آنان می‌چرخاند، و استدلال بسامدی را به شدت به رویکرد پیشین و گزاره‌های معرفتی پذیرفته شده نزد هریک از طرفین وابسته می‌سازد.

نتیجه‌گیری

مسئله شریکی از مهم‌ترین چالش‌های فلسفی پیش روی خداباوری است. افول ستاره اقبال مسئله منطقی مخالفان خداباوری را به کاربرد روش‌های متفاوتی سوق داده است، که مسئله بسامدی/احتمالاتی یکی از آنهاست. نوشتار حاضر، با هدف بررسی و تحلیل این مسئله، در ابتدا صورت‌بندی خود را از مفاهیم شرو خداوند برای کاربرد در مسئله بسامدی دقیق ساخت. در ادامه، ضمن بحث از کاربرد قضیه بیز در این مسئله، دیدگاه‌های خاص و سلی سمن و تقریر رایشنباخ از این آرا مورد بررسی قرار گرفت. مطابق رأی سمن، کاربرد قضیه بیز می‌تواند پایین بودن احتمال وجود خداوند را در مقام خالق جهانی منظم نشان دهد. انتقادات وارده بر این کاربرد خاص از احتمالات به دوشیوه عمده صورت می‌پذیرد. در نخستین شیوه، اساس مسئله بسامدی آماج نقد واقع شده و کارایی و صلاحیت این روش در باب داوری الهیاتی مورد تردید قرار می‌گیرد، که انتقادات پلنتینگا و کارت‌رایت از این جمله‌اند. در شیوه دوم، کاربرد تفسیر بسامدی/احتمالاتی به طور کلی مورد پذیرش تحلیل‌گراست، اما او نتایج الحادی ناشی از آن را نمی‌پذیرد. مطابق این رویکرد، که نزد کسانی چون سوئینبرن جایگاه ویژه‌ای دارد، در تحلیل استقرایی/احتمالاتی باید تمامی عوامل مؤثر در داوری را به صورت مجموع نگریست، و فروکاستن این داوری به یکی از عوامل یقیناً استدلال را به آفت یک‌سونگری و مصادره به مطلوب دچار خواهد ساخت. در نهایت، استدلال مبتنی بر شرمی‌تواند توسط خدااوران و در دفاع از خداوند به کار گرفته شود، خداوندی که تأثیر فعل او از حجم و شدت شرور جهان می‌کاهد و بدون این تأثیر بشر با شرور عظیم‌تری مواجه خواهد بود. این استدلالی است که می‌تواند مورد توجه خدااوران قرار بگیرد و حتی مسیر تاریخی مسئله شر را از مقابله با خداباوری به دفاع از آن تغییر دهد.

یادداشت‌ها

1. Problem of evil
2. Argument from evil
3. Experimental Atheism
4. Experimental Theism
5. Prior Probabilities
6. likelihood Probabilities
7. Posterior Probability

کتاب‌نامه

پلنتینگا، الوین (۱۳۷۶)، فلسفه دین: خدا، اختیار و شر، ترجمهٔ محمد سعیدی مهر، تهران: مؤسسه فرهنگی طه.

Cartwright, Nancy (1978), "Religion and science; A new look at Hume's Dialogues," *Philosophical Studies*, Vol. 33, No. 2.

Peterson, Michael (1998), *God And Evil; An introduction to the issues*, United States, Westview Press.

Plantinga, Alvin (1979), "The probabilistic argument from evil," *Philosophical Studies*, Vol. 35, No. 1.

Reichenbach, Bruce (1982), *Evil and a Good God*, New York: Fordham University Press.

Salmon, Wesley (1953), "The frequency interpretation and antecedent probabilities," *Philosophical Studies*, Vol. 4, No. 3.

Salmon, Wesley (1978), "Religion and science; A new look at Hume's Dialogues," *Philosophical Studies*, Vol. 33, No. 2.

Salmon, Wesley (1979), "Experimental atheism", *Philosophical Studies*, Vol. 35, No. 1.

Swinburne, Richard (2004), *The Existence of God*, Oxford: Oxford University Press.

Van Inwagen, Peter (2006), *The Problem of Evil*, Oxford: Oxford University Press.

The Frequentist Problem of Evil (Based on Wesley Salmon's Interpretation)

*Ghasem Purhasan*¹

Reception Date: 01/02/2014

*Ali Hatamiyan*²

Acceptance Date: 16/04/2014

The problem of evil is one of the most important topics in philosophy of religion. This article, based on original texts, analyses the frequency interpretation of probabilistic argument from evil and review some of its main critiques. This analysis based on the application of Bayes' Theorem by Wesley Salmon. He uses the mathematical Probability to show that the possibility of the existence of God, based on the Bayes' theorem is little. He called his method as "empirical atheism". In this kind of atheism, the denial of the possible intelligent agents and their role in the creation of the world is the main reason to reject an omnipotent and omniscience god. Bruce Reichenbach and Nancy Cartwright are among those who reject the Wesley Salmon's ideas. Their critique includes the rejection of Salmon's Probabilistic method and its atheistic results as well.

Keywords: God, Evil, Probability, Frequentist Interpretation, Bayes Theorem

1. Associated Professor, Department of Philosophy, Allameh Tabataba'i University (ghasempurhasan@gmail.com)

2. PhD Candidate in Philosophy, Allameh Tabataba'i University (ali.htm@gmail.com)